

خوشا زنی خوشا ز سرسردن
خوشانی نامی دیگر سرسردن

نامنه

ماهنامه‌ی فرهنگی، ادبی، اجتماعی
سال دوم - پیش‌درآمد - ۱۳۸۰

سخن آشنا

ای خوب جاودانه، ای دوست،....

هاشم میرزایی (م.ه)

سخن گفتن درباره «کتاب»، ستایش «آب» و «آفتاب» است. آیا «آب» و «آفتاب» نیازمند ستودن‌اند؟ بی‌گمان هر تشنه راستین، «آب» را می‌جوید و «آب» نیز در پی یافتن تشنه‌ای است. چنانچه پیر رازآشنای بلخ فرموده است:

تشنگان گر آب جویند از جهان

آب هم جوید به عالم تشنگان

بی‌شک هر سرمایه‌دهی لرزچشیده‌ای و هر آزاده‌ی از خودرسته‌ای و هر راهرو خسته‌ای «آفتاب» را می‌خواهد و می‌خواند. درختان - که دل‌باخته‌ی روشنایی و شیفته‌ی گرمای خورشیدند - از نگاه به آن و رفتن به سوی آن خسته نمی‌شوند. آری، درختان «آب» را می‌فهمند و «آفتاب» را می‌شناسند. آیا ممکن است که انسانها «کتاب» را نشناسند و ارجح‌ناسانه به آن ننگرند؟ ستودن «خورشید»، ستودن خویشتن است:

مدح تعریف است و تخریق حجاب

فارغ است از مدح و تعریف، آفتاب

مادح خورشید، مداح خود است

که دو چشمش روشن و نامرمد است

ذم خورشید جهان، ذم خود است

که دو چشمش کور و تاریک و بد است.^(۱)

سخن گفتن از کتاب نیز، سخن گفتن درباره «آفتاب» است. اما چنانچه گفته‌اند: یاد یاران یار را میمون بود. ناگفته پیداست که تشنگان از غزل آب و خستگان از جامه‌ی آفتاب دلخوش می‌گردند و به وجد و سماع می‌پردازند. دانش‌دوستان و دانش‌آموختگان و دانش‌آموزان نیز از یاد کتاب و کتاب‌خوانی سرخوش می‌گردند و شاید برخی‌زدن و کاری بکنند.

روی سخنم با شماست. شما که می‌دانید ارزش هر جامعه‌ای به نسبت انس و پیوندی است که آن جامعه با کتاب دارد زیرا ارزش هر جامعه علت‌گریه‌ها و خنده‌های مردم آن جامعه است و سبب شادی‌ها و اندوه ایشان. دلخوشی‌های سودمند یا ناسودمند آنان بیانگر مقدار آگاهی و خودآگاهی آنان است و همه آنها در پیوند داشتن یا نداشتن با کتاب آشکار می‌گردد.

کتاب، آدمی را با خویشتن خویش، فرهنگ و تمدن خود و گذشته‌ی فکری‌اش آشناتر می‌سازد و اجازه نمی‌دهد که انسان با خود و با گذشته‌ی فرهنگی خود - که ریشه‌های بودن و شدن او هستند - پیوندها را بگسلد زیرا با گسستن از ریشه‌های گذشته، شاخه‌های حال خشک می‌شوند و بی‌بروبار می‌گردند، میوه‌هاشان افسرده و پژمرده می‌شوند. انسان بی‌ریشه، انسان تهی و پوک است. تهی بودن، خواری و پستی و بیچارگی و تهیدستی به همراه دارد و همه‌ی اینها وابستگی را پدید می‌آورد و «وابستگی» - رام بودن (=گوسفند بودن!) را

آشکار می‌سازد و گوسفند بودن یعنی انسان نبودن و در بهترین تعبیر یعنیبودن. با شما سخن می‌گویم شما که می‌دانید اگر انقلاب اجتماعی، دیو ستم را سرنگون می‌کند و انسانهای باایمان - که تشنه آزادی و عدالت‌اند - از بن جان و ژرفای دل می‌کوشند تا ستم و ستمگری و تبعیض خانمان‌سوز را از بیخ برکنند، انقلاب معنوی نیز دیو جهل را که سرور همه‌ی دیوان عالم است، به زمین می‌زند. دیو جهل مانند دیو گورکن است. نخستین کار و اولین وظیفه دیو جهل این است که انسان‌ها را معناگریز می‌کند و انسانی که در کارهایش به معنا و مفهوم توجهی ندارد در زندگی خویش نه چرایی دارد و نه چگونگی‌ای!

شما می‌دانید که در انقلاب معنوی (=پرداختن به معنای هر چیز) کتاب از بنیادی‌ترین بنیادهاست و اگر با آن انس گرفته نشود و بسپح کتاب‌خوانی پدید نیاید، عقب‌نشینی در میدان‌های رزم اندیشه آغاز می‌شود. مردمی که ابزار اساسی پیوند با کتاب را در دست نگیرند، در هر چالشی به سوی خواهش‌گریزه می‌گرایند یا به جامه‌ی دشمنان درآمد، خود را فراموش می‌کنند و یا در تنهایی خودخوری می‌کنند و سر به دیوار می‌کوبند، آنقدر آه می‌کشند تا تباه بشوند و در راه علف تلف می‌شوند.

شما می‌دانید که کتاب خواندن، آدمی را از شکنجه‌های نادانی و تنهایی رهایی می‌بخشد. سفرهای دور و دراز و دشوار را - نه تنها با

این یک مقاله قدیمی از آرشیو مقالات آموزگار ادبیات «هاشم میرزایی» است. این آرشیو توسط موسسه فرهنگی هنری باغ‌آینه جمع‌آوری شده است.

کرج، بلوار جمهوری اسلامی شمالی، جنب پل شهدای روحانی، ساختمان شهاب، طبقه سوم، واحد ۶ کدپستی ۳۱۴۹۹۱۲۶۱۶

www.baghayeneh.ir

baghayeneh@gmail.com

با «هم» در تماس باشیم: ۰۹۱۲۳۶۱۱۶۳۲ ۰۲۶۳۴۲۱۰۸۴

نامنه

ماهنامه‌ی فرهنگی، ادبی، اجتماعی
سال دوم - پیش‌درآمد - ۱۳۸۰

سخن آشنا

کتاب معجزه‌ی ذکر و داروی فراموشی است. آنگاه که زمین و آسمان دست به دست هم می‌دهند و ما را آنچنان سرگرم می‌کنند که وقتی برای زندگانی کردن نداشته باشیم و انسان بودن و انسان شدن خویش را فراموش کنیم و در فاضلاب آلودگی فرو برویم؛ کتاب بهترین یادآوری کننده است. چنانچه دور شدن از کتاب، دور شدن از انسانیت است و انسانی که از انسانیت تهی می‌شود، از هر چه پر شود فرقی نمی‌کند. کسی که از لذت خواندن و مطالعه برخوردار نیست بی‌گمان نخستین پیام جاودانه‌ی قرآن را هنوز درنیافته است که: اِقْرَأْ: بخوان.

و تو ای نازنین یار همیشگی و تو ای فرزند شایسته‌ی گهواره دانش و تو ای همیشه محروم از پرسیدن، بخوان و بخوان و بخوان. اگر نخوانی اسیب خواهیم شد و آفتابمان را ابرهای تیره‌ی تهاجم جهل و فقر خواهند پوشاند و

ای باغ پر سخاوت اندیشه‌های ناب

پنهان به برگ تو اعجاز آفتاب

جان من و تو یک نفس از هم جدا مباد

ای خوب جاودانه، ای دوست، ای کتاب^(۱)

(۱) مولانا - دفتر پنجم مثنوی معنوی

(۲) فریدون مشیری

زیرا هر کوشش ناآگاهانه‌ای به سود دیگران خواهد بود.

بیا به کتاب روی آوریم چنانچه می‌دانی:

هرگاه از «فروسو» خسته می‌شویم و از «چطور؟»، «دیگه چطور؟»، «چه خبر؟»، «دیگه چه خبر؟» خبر نمی‌یابیم، کتاب ما را به «فراسو» فرا می‌خواند و با واژگانی جاندار و زنده از کوره‌پزخانه‌های روح‌سوز و انسان‌کش، آزادمان می‌کند. از دنیای تکراری تاریک و تیره‌ی غیبت و کینه و بغل و سستی و تنبلی و نابسامانی و شلوغ و ... به جهان ساده و تازه و روشن مهربانی و اندیشه‌وری و شادابی و کوچمان می‌دهد.

از تنوع‌های بی‌هدف و فرساینده چرخ‌فلکی به گردش‌های هدفمند و روح‌نواز راه پیدا می‌کنیم. اندکی از فکر ساختمان و گنج و سیمان و آهن پاره و نان پاره و ، درمی‌آییم و به «موجود» غریب و بیچاره‌ای که در آن ساختمان خواهد نشست و آن نان پاره را خواهد خورد می‌اندیشیم. از این روزمرگی‌های تکراری عبث، به جهان پرتراوت دانشجویی برمی‌گردیم. مگر نه اینست که کتابخوان، دانشجوی همیشگی است. دانشجویی که می‌خواند تا پاسخی شایسته به «کی‌ام؟ چی‌ام؟» پیدا کند و سرانجام بداند که:

به که رو کند؟

به چه سو رود؟

به کجا رسد؟

بلیط‌های یک‌طرفه و دوطرفه‌ی هواپیماها و قطارها و ...- با سمند بشکوه اندیشه و خیال برایشان امکان‌پذیر می‌سازد تا با کسی که دست یافتن به او دشوار - و گاهی غیرممکن - است، پیوندی دهد.

تاریخ را ورق می‌زنیم، «قلب‌های پارسایی را پیدا می‌کنیم که تپش دلهاشان مانند تپیدن قلب‌های ماست. صدا و ضربان قلبشان را می‌شنویم و هم‌دم‌هایی هم‌درد می‌یابیم، از آنان نیرو می‌گیریم و آنگاه گام‌هایمان استوارتر می‌شود. پس پی در پی نسو می‌شویم و طراوت و تازگی می‌یابیم. شور و شوقمان چند برابر می‌شود. هر دم جهانی نو، دوستانی تازه و یارانی یکدل در برابرمان می‌رویند. سرو اندامانی خورشیدجویی که سرشار از آگاهی و پر از ایمان و لبریز از عشق و شکیبایی هستند. به یاری آنان از سردرگمی و نگرانی و نابسامانی و بی‌آرامی یا بدآرامی و تباهی‌های می‌یابیم. آیا لذتی بالاتر از رهایی است؟

چشمانم به شما خیره شده است، شما که می‌دانید کتاب، در جهانی آلوده و تیره و تاریک، پنجره‌ای رو به روشنایی و زیبایی و مهربانی آب و آفتاب است. کسی که نمی‌کوشد تا این پنجره، هرچه بازتر باشد؛ او از دم‌زدن در هوای مانده و آلوده خسته نمی‌شود و چون چشمانش را به سیاهی عادت داده‌اند، از نبودن پنجره آزار نمی‌بیند و سرانجام نردبان لذت دیگران خواهد بود و اگر هم تلاشی داشته باشد با کوشش خویش سفره‌ی دیگران را رنگین خواهد کرد

این یک مقاله قدیمی از آرشیو مقالات آموزگار ادبیات «هاشم میرزایی» است. این آرشیو توسط موسسه فرهنگی هنری باغ‌آینه جمع‌آوری شده است.

کرج، بلوار جمهوری اسلامی شمالی، جنب پل شهدای روحانی، ساختمان شهاب، طبقه سوم، واحد ۶ کدپستی ۳۱۴۹۹۱۲۶۱۶